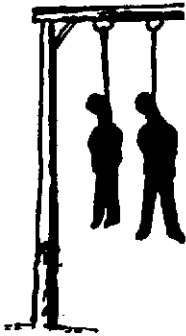


صادق - همایونی

دادرس دادگاه شهرستان شیراز

«فریاد که در رهگذر آدم خاکی»  
«بس دانه نشاندنو بی‌دام تیداند»  
فروغی بسطامی

# کیفر اعدام



برای چه اعدام میکنیم؟

«... برای تسکین احساسات عمومی که :

در اثر ارتکاب جرم آشفته گردیده ...»

چه آسان است که احساسات عمومی را باهو و جنجال و عوامل مؤثر میهنی ، مذهبی ، ملی ،  
نژادی و غیره تحریک کرد!!

آیا حس انتقام منشأ و ماخذ مجازات است؟

ماده ۸ اعلامیه حقوق بشر :

«... قانون باید فقط مجازاتهای بی نهایت ضروری را وضع کند...»

قانون که زنجیر طلائی جامعه برپای ظلم و بیداد است

چگونه رواست که خود ظلم کند و بیدادگری ؟!

و برای چه اعدام میکنیم؟! از نخستین خنده دلایز خوردشید رهائی بشر از تیرگی‌های  
هراسناک جهل و توحش تا کنون - که میپنداریم و خرسندیم که بسی راه تمدن پوئیده‌ایم -  
دور از خودخواهی‌ها و سببیت‌ها ، چه بسیار که این سؤال ، اندیشه دوستداران بشریت و  
پاسداران گوهرشرف انسانی را بخود مشغول داشته : «برای چه اعدام می‌کنیم؟» .  
ولی دریغ که با آنهمه تکاپوی بارور اندیشه‌ها و درمیان بدبختی‌هایی که ره آورد این  
مجازات شوم و نفرت‌انگیز است و در بر آنکه با تائنی و تشریفات هر چه تلختر و سهمگین‌تر جان  
«آدمی» را میگیریم ، هنوز نتوانسته‌ایم پاسخی زیننده بجوئیم و اقلاد دل را پاسخی شیوا و  
شیرین - هر چند سفسطه آمیز باشد - خوش داریم .  
بعضی میگویند که «... برای تسکین احساسات عمومی که در اثر ارتکاب جرم آشفته

گردیده. . . . این امر را ضرورتی است درخور توجه. درحالیکه، از سوئی، هرچه حرکت چرخهای تادپروری ملتی سریع باشد و هرچه مجازات زودتیمین شود بازهم اعدام دیرزمانی پس از وقوع جرم صورت میپذیرد و اگر هم احساساتی تحریک شده باشد، معلوم نیست بهنگام اجراء مجازات، اثری از آن برجای باشد. و ازسوی دیگر چه آسان است که احساسات عمومی را با هیاهوها و جنجالهای مخرب تبلیغاتی و با استفاده از عوامل مؤثر میهنی، مذهبی، ملی، نژادی و غیره تحریک کرد! آیا باید این تحریک احساسات را حکم اعدام موجودی - که بعید نیست بیگناه باشد - پنداشت و آیا مسخره آمیز نیست دستگاه عدالت گستری و تادپروری مملکتی، بخاطر تسکین احساسات مردم که معمولاً از حقیقت امر غافلند، صورت قوه مجریه بلا اراده ای بخود گیرد؟

پاره ای بر آنند که «... حس انتقام منشا و مأخذ مجازات است. . . . آیا منطقی و اصولی است که مجرمی را بخاطر آنکه در لحظاتی بحرانی و فوق العاده، قدرت خویشتن داری از کف نهاده و لجام بر شرائط و کیفیات خاص روحی و جسمی خویش نزده و مرتکب بزه هولناکی شده است محکوم و مطرود پنداریم و عین عمل او را در پناه صیانت و حمایت قانون انجام دهیم و ستمگرانه و زیر کانه قبح عمل خود را، در زیر نقاب «انتقام» پوشیده داریم؟! »

انبوهی آنرا برای صیانت و بقاء جامعه ضروری می شمارند و برای پیش گیری از جرائم وحشت انگیز آنرا بهترین طریق می پندارند غافل از آنکه «... احساس ناشی از رؤیت شکنجه و اعدام در برابر زمان و شخصیات، یارای مقاومت ندارد. . . . و آیا دور از عقل نیست که قوانین، یعنی تجلی اراده عامه که از قتل بیزار است و آنرا محکوم میکند، خود بمنظور بازداشتن مردم از قتل، بقتل علنی فرمان دهد. . . .»

بسیاری آنرا عملی اخلاقی تلقی میکنند و حال آنکه معلوم نیست کدام قانون اخلاقی است که فرمان میدهد و تجویز میکند که موجودی را با توهین و تحقیر هرچه دردناکتر و تأسف انگیزتر، بخاطر خطای غیر قابل جبرانی که از او سرزده است، در برابر سیل لعنتها، بدار کشید و چقدر منایر و متفاوت است مفهوم اخلاق بزمان ما؛ چه؟ از سوئی جمعیتهای حمایت پرندگان و حیوانات بوجود میآوریم و آنقدر شفقت و ترحم و مهربانی را تعالی میبخشیم که حد ندارد و از سوئی با سفاکی، انسانی را از نعمت زندگی - که هرگز با او نبخشیده و قادر بجبراننش نیستیم - محروم میداریم.

گروهی فلسفه این امر را اجراء «عدالت» (۱) می پندارند و اجراء عدالت را قانونی والا و مقدس میدانند. چه نا آگاه مردمی هستند که وقوف ندارند مفهوم عدالت مطلقه هرچه باشد، رعایت آن در حیطة اقتدار خدای یکتاست و بشر ناقص از کمالات، هرگز قادر بدرک عدالت واقعی نیست و بعلاوه مفهوم عدالت نسبی نیز درازمنه مختلف و در جوامع مختلف متفاوت است

(۱) کانت. در تمثیل جزیره متروکه میگوید: «افرض کنید جامعه که در جزیره ای مستقر است آنرا ترك کند امر در این جامعه شخصی با اعدام محکوم شده باشد باید قبل از ترك شدن جزیره او را اعدام کرده. راست است که اجراء مجازات بیقائده است و جمعیتی که آن جزیره را ترك میکنند از گزند و آسیب احتمالی او در آینده ایمن میباشند ولی يك قانون برتر و والا وجود دارد که این اعدام را ایجاب میکند».

با این حال این چه قانون مقدس و والایی است که باز شناختش مشکل و قابل ارزیابی و سنجش نیست؟ و آیا بفراموشی سپرده شده است که اجراء عدالت خود نیز طریقی برای نیل به هدف بسیار عالیتری است؟

کسانی نیز هستند که این مجازات را ، برای تنبیه مجرم و پیشگیری از تکرار جرم و اشاعه آن ، ضروری میدانند و حال آنکه «... انسان را نباید بوسیله طرق افراطی براه راست آورد ، اگر در علت کلیه کاهلیها و انحرافات دقت شود معلوم میشود که علت آن ، عدم تنبیه و سیاست است نه خفت و کمی مجازاتها...» (۱)

بجرات میتوان گفت که هیچ فلسفه و هیچ منطقی قادر نیست این یادگار قرون توحش و بربریت را که بتلخترین گونه‌ای ، در گوشه و کنار مجامع متمدن امروزی خود نمائی میکند امری انسانی و حتی ضروری قلمداد کند . و هیچ انسان نوع دوستی نیست که جان دادن بیرحمانه و توهین آمیز انسانی را ببیند و با روح و جان و قلب ، آشفته حال و دگرگون نشود . هر چند بعلمت آنکه نام «مجرم» و «محکوم» بر آن موجود است جرات بر زبان آوردنش در خویش نبیند و شهامت اخلاقی دلسوزی و ترحم بر «محکوم» را نداشته باشد !!

آیا سرافکنندگی و شرمساری يك محکوم باعدام در آخرین لحظات عمر ، خواری و ذلتی که او را در بر گرفته و روان او را زجر میدهد و بدبختی او با سرنوشت شومش ، درس خونخواری با فرادجامه نمی‌دهد؟ آیا انسان کشی با آن طریقه وحشت آمیز ، توهین بجامعه بشریت نیست؟

آیا افرادی که با مر قانون و بنا بر صلاح جامعه و بنام عدالت و بخاطر سعادت مردم ، حکم اعدامی را صادر میکنند هرگز شرایط محیط تربیت و پرورش او را با همان دقت و لیاقتی که حافظ و نگهبان ماده قانون هستند پیش از آنکه بیای میز عدالتش کشند پاسداری کرده اند؟ آیا ضعف قدرت روحی ، ضعف اعصاب ، ساختمان جسمانی ، آب و هوا و موقعیت جغرافیائی پرودش مجرم ، محر و میت‌های تلخ و سوزان جنسی ، عقده‌های طوفانزای روانی ، شکستها ، ناکامی‌ها و ستم‌هایی که بر مجرم رفته است ، تلخیهایی که تحمل کرده ، رنجهایی که برده ، غمهایی که خورده ، ستیزه‌ها ، عنادها ، کینه‌ها و دشمنیهایی که دیده ، توارث ، خانواده ، بی‌لیاقتیهای ناشیانه‌ای که ممری بسوی پیروزی بوده ، احیاناً . زیرکی و هوشیاری و حساسیت و مال اندیشی و هزاران نکته ناگفته دیگر را در نحوه جرمی که وقوع یافته می‌بینند ؟ و با کنجکاوی همه این عوامل مینگرند؟ چه ... ممکن است کمترین عمل شخص مقید بقیودی باشد که مثل زنجیر هر حلقه آن به حلقه دیگر متصل بوده و مرور دهور آنها را بهم پیوسته ... باشد . اینها سئوالاتی است که جوامع متمدنی و متعالی باید در اندیشه پاسخش باشند و بدانها بیندیشند .. بیندیشند برای کسان او که برای ابد داغ تنگ بر پیشانی دارند . در میان خودخواهی‌ها و بیخبریها و خونخوارها ، بیندیشند بر خون تنگی که بر خانواده او پاشیده میشود و زائل شدنی نیست !

گرچه هیئات ، هیئات . در لحظات آخری که محکومی بیای دار میایستد و بدان نظر میافکنند و عمر خویش را پایان یافته در نکبت و ادا بار می‌بیند و با نفرت و بیزارگی از زندگی

وهموعان بیرحم و خون آشام که هیچگونه شفقتی براو روانداشته‌اند دل بمرگ میدهد و روی به نیستی می‌آورد، کسانیکه بنام جامعه غافل، اعمال قدرت کرده‌اند بسی شادمانند. گوئی سعادت هزاران نسل بشر را با اعدام موجود بی‌پناهی که قانون اورا با اندازه يك ابدیت، بزرگ و خطرناك شمرده است تأمین ساخته‌اند! زهی تصور باطل‌زهی خیال محال! افسوس که فرسنگها از واقعیت بدوریم، و در این دوران طلایی و درخشان که فروغ علم سینه‌ها و جانها و حتی زمین و آسمان را رونق و زیندگی بخشیده است راه ترکستان می‌پوئیم. دریغ که از یاد برده ایم هدف موجه و اصولی و منطقی و اخلاقی قانون، با همه خشونت و بیرحمیش - تلطیف عادات و اخلاق برای بنیاد يك جامعه آرام و مترقیست. هدف قانون پی‌ریزی کاخ آرام بخش و روح‌پروری است که نسل‌های پیاپی با صفا و نیکی در برهم زیست کنند. غم‌خوار هم باشند حقوق یکدیگر را پاسداری کنند. آزادیها را محترم شمارند. قانون که زنجیر طلایی جامعه برپای ظلم و بیداد است چگونه رواست که خود ظلم کند و بیداد گری؟!

دهنگامیکه بشری سی‌ساله را اعدام میکنند نمی‌دانند که از ۲۰ تن تنها یکی بدین سن میرسد» و آیا نمیتوان گفت که «... قانونگذار جزائی از ارزش زندگی انسان سی‌ساله غافل است...» و از طرفی معلوم نیست پس از اجرای حکم درباره محکوم، اگر دلائلی بر بیگناهی او یافت‌شد، وجدانهای سرافکننده و شرمسار، در برابر ضجه‌های دردناک و غم‌انگیز روح محکوم و زندگی رقت‌بار کسان او، چگونه آرامش خواهند یافت؟! آیا دیگر از اعاده دادرسی و عفو - که همه محکومین، بطرق مختلف از آن برخوردارند - برای مجرم اعدام شده سودی دربراست؟ و چرا قانون که شدیدترین مجازات‌ها را برای او برگزیده اورا از این حقوق بطرز دردناکی محروم کرده است؟!؟

\*\*\*

ماده «۸» اعلامیه حقوق بشر که باخون شفق رنگ هزاران نفر از قربانیان سعادت ملتها نوشته شده و خود تجسم مقدس آزادی نسل‌های بشر است میگوید: «... قانون باید فقط مجازاتهای بی‌نهایت ضروری را وضع کند...» و از سویی «مطالعه تاریخ حقوق جزا و نظری با مار جزائی کشورهای مختلف این حقیقت را روشن می‌سازد که مجازات در مبارزه با جرم بطور کلی مواجه با شکست گردیده و نه فقط وظیفه اصلی خود را که عبارتست از حفظ حقوق جامعه در مقابل مجرمین و تقلیل جرائم کاملاً انجام نداده بلکه در پاره‌ای موارد بکار بردن آن، نتیجه معکوس دارد و روز بروز بر تعداد مجرمین و مخصوصاً تکرار کنندگان جرم افزوده است» و اصولاً مجازاتهای شدید جز نابسامانی پر مخاطره چیزی در بر ندارد و بقول طرفداران مکتب نئوکلاسیک، مجازات را باید «... نه بیش از آنچه که عدالت اقتضا میکند و نه بیش از آنکه فایده دارد...» اعمال کرد و همواره در نظر داشت که «... منشاء تمام بی‌نظمی‌ها و هرج و مرج‌های اجتماع، بلامجازات ماندن مجرمین است...» باید معتقد بود که مجازات هدف جوامع نیست بلکه وسیله صیانت اجتماع و راه جلوگیری از ارتکاب جرائم برای تأمین سعادت مردم يك مرز و بوم است.

تأمین زندگی مادی فرد فرد جامعه ، اجراء عدالت نسبی ، اعمال يك سلسله مجازاتهای ضروری ، مبارزه با فقر ، بیکاری ، گرسنگی ، میخوارگی ، فحشاء و قمار ، اتخاذ تدابیر لازم برای تعالی بخشیدن بروح مردم ، پرورش نهال ایمان در توده های اجتماع ، توسعه و تعمیم فرهنگ ، تربیت و سرپرستی اطفال بی سرپرست و ولگرد ، درمان روانی بسیاری از مجرمین ، تشویق مردم باز دواج ، تأمین آتیه اطمینان بخش ، استقرار امنیت و استفاده از عوامل مؤثری چون سینما ، رادیو ، تلویزیون و روزنامه برای تهذیب مردم ، اینهاست قسمتی از عواملی که میتواند با جرم بمبارزه و ستیزه برخیزد و ارتکاب جرم را تا حد صفر تنزل دهد .

آیا ، در این دوران پررنج و محنت و در این ایام هر اس آور و پرامید که از سوئی بشر پای درمنجلاب فساد و تباهی و از سوئی دست بر تارک ستاره های دور و نزدیک دارد . وقت آن نرسیده است که برای بنیاد کاخ سعادت و امنیت و آرامش مردم و ملت خود ، بجای استفاده از لاشه های اجساد مجرمین محکوم باعدام ، از ارواح پاک و جانهای تابناک مدد طلبیم؟! آیا هنگام آن نیست که مشاممان را از سموم زهر آگین لاشه محکومین باعدام متاثری داریم ؟ و آیا دردناک و درینغ آمیز نیست که خوبی ذاتی بشر را که ژان ژاک روسوها درباره آن سخن ها رانده اند بکلی در کناری نهمیم ؟ آیا نمیتوان گفت که «... این قوانین نقاب چهره استبداد و ظلم است . . .» و آیا زمان آن نرسیده است که بگوئیم «... مجازاتی عادلانه است که فقط آندرجه اشدت را داشته که برای بازداشتن افراد از جرم کافی باشد . . .» و آیا بهتر نیست حالا که شکنجه ، شقه کردن ، تخماق ، قطعه قطعه کردن ، سر بریدن ، به تنور افکندن (۱) از یاد برده ایم این تنها یادگار وحشت انگیز دوران توحش را که خوف و هراس همه را در خود نهفته دارد از یاد ببریم و زندانهای طویل المدت بجای آن برگزینیم؟ و آیا شایسته نیست که بگوئیم :

« تند هر آن ای دلیل ره که مبادا ! »

« خسته دلی در قنای قافله باشد !! »

« منابع و مآخذ »

- |                              |  |
|------------------------------|--|
| ۱- روح القوانین منتکیو       | ۲- قرارداد اجتماعی ژان ژاک روسو                              |
| ۳- حقوق جنایی دکتر علی آبادی | ۴- آئین دادرسی کیفری دکتر محمد علی هدایتی                    |
| ۵- حقوق جرایم دکتر ح سیمی    | ۶- مجموعه حقوقی وزارت دادگستری شماره ۱۰۰۹ سال ۳۹ - آذر ودی . |

(۱) محمد بن عبدالملک وزیر المعصم بالله تنوری از آهن ساخته بود که داخل آن میخ های بانوک نیز تعبیه شده بود ، مجرم را در آن می افکندند و تنور را داغ میکردند تا زمانی که بمیرد و میگویند که خودش نیز در دوره المتوکل علی الله در همان تنور جان داد .